

خبرها

پایان جشنواره مستند سازمان ملل

پایگاه خبری فیلم کوتاه : یک فیلم کانادایی جایزه بهترین فیلم دومین جشنواره مستند سازمان ملل را به دست آورد. مستند شهید شدن ساخته بروک گلدشتاین و آلکستر لیلاند داستان یک پسر پانزده ساله فلسطینی است که ماموریت یافته خود را در مرز اسرائیل منفجر کند، اما از این کار منصرف می شود. سازندگان این مستند توانسته‌اند به این پسر بچه در خانه و مدرسه‌اش و همچنین در زندان اسرائیل دسترسی داشته باشند و از او تصویر بگیرند. جشنواره مستند سازمان ملل که با نام «داستان‌های از زمین» طی دو روز ۲۲ و ۲۳ آوریل در نیویورک برگزار شد، شانزده اثر از کشورهای مختلف را در بخش آزاد خود به نمایش گذاشت. این جشنواره همزمان با شصتمین سال تأسیس سازمان ملل متحد و برای انعکاس اهداف توسعه هزاره سازمان ملل برگزار شد و ۱۸۰ فیلم از ۱۶ کشور متقاضی شرکت در دومین جشنواره مستند سازمان ملل بودند.

■

مدیر جدید مستند ساندانس

پایگاه خبری فیلم کوتاه : مسئولان موسسه ساندانس مدیر جدیدی برای برنامه سینمای مستند این موسسه انتخاب کردند. خانم کارا مرتس در این جایگاه سرپرستی بخش‌هایی مانند، بنیاد مستند ساندانس، لابراتوار تدوین و داستان‌نویسی، لابراتوار آهنگسازان مستند، خانه مستند و همچنین خانه فیلمسازان در جشنواره ساندانس را برعهده خواهد داشت. به علاوه او بخشی از موسسه ساندانس را که از پروژه‌های مستند حمایت مالی می کند، مدیریت خواهد کرد. از دیگر وظایف مدیر جدید برنامه‌ریزی برای نمایش سری فیلم‌های مستند با همکاری دیگر موسسه‌های سینمایی است. خانم مرتس که کار خود به عنوان مدیر برنامه سینمای مستند ساندانس به شکل رسمی از تابستان امسال آغاز خواهد کرد، اکنون دبیر اجرایی موسسه سینمای مستند آمریکا و تهیه‌کننده اجرایی سری فیلم مستند POV در شبکه تلویزیونی PBS موسسه ساندانس مهم‌ترین نهاد حمایتی سینمای مستقل در آمریکا است که هر سال جشنواره ساندانس را برگزار می کند. رابرت ردفورد بازیگر و کارگردان مشهور آمریکایی این موسسه را پایه‌گذاری کرده است.

■

مهاجران آسیایی در لس آنجلس



پایگاه خبری فیلم کوتاه : بیست و دومین جشنواره فیلم آسیا، پاسیفیک لس آنجلس از چهارم تا یازدهم ماه مه برگزار می شود. امسال ۱۴۰ فیلم کوتاه و بلند در این جشنواره به نمایش درمی‌آید که شامل ۱۶ فیلم بلند از ۱۸ کارگردان آسیایی– آمریکایی است. این جشنواره با نمایش سفری از پایتِز ساخته هام تران انتتاج می‌شود که پیش از این در جشنواره فیلم پانوکو حضور داشت. داستان فیلم درباره یک خانواده ویتنامی آسیب دیده از جنگ است که به آمریکا مهاجرت کرده‌اند. از دیگر فیلم‌های شاخصی که در این رویداد به نمایش درمی‌آیند می‌توان به ایو و فایر هورس (جولیا کوان) برنده جایزه ویژه جشنواره ساندانس ۲۰۰۶، متل (مایکل کانگ) برزنده جایزهٔ NHK جشنواره ساندانس، Conventioneers (مورا می اوکی استیفنز) برندهٔ جایزه جان کاساوتیس و Americanese ساخته اریک بیلر برنده جایزه جشنواره اسمال SXSW (جنوب از جنوب غربی) اشاره کرد. تمرکز اغلب فیلم‌های حاضر در جشنواره آسیا، پاسیفیک لس‌آنجلس بر مسئله مهاجرت است و به‌خصوص به رابطه مهاجران آسیایی با آمریکا می پردازد.

■

آل پاچینو در دار و دسته اوشن

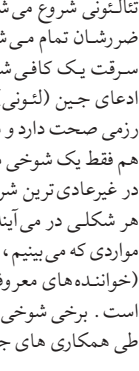
فارس : «آل پاچینو» بازیگر برنده اسکار در پروژه بعدی خود به «جورج کلونی» و دیگر بازیگران فیلم «دار و دسته سیزده نفره اوشن» می‌پوشد. «دار و دسته سیزده نفره اوشن» در این فیلم یک گروه از جانی‌های حرفه‌ای و بی‌نزد است. به عقیده سازندگان «دار و دسته سیزده نفره اوشن» انتظار می‌رود که این فیلم نیز در رسته دیگر فیلم‌های موفق «آل پاچینو» با نام «پدر خواننده»، «بعدازظهر سنگی» و «صورت زخمی» قرار گیرد. اکثر بازیگران دو قسمت قبلی فیلم «دار و دسته اوشن»، در این فیلم نیز بازی خواهند کرد ولی احتمالاً «جولیا رابرتز» در نقش «اسکاوت کان» اشاره کرد. این فیلم همانند قسمت‌های قبل به کارگردانی «استیون سودربرگ»، تهیه‌کنندگی «جری وینتراب» و نویسندگی «دیوید لوین» و «برایان کویلن» ساخته خواهد شد. فیلمبرداری «دار و دسته سیزده نفره اوشن» از ۲۱ جولای (۳۰ تیر) سال جاری آغاز شده و انتظار می‌رود که تابستان سال آینده (۲۰۰۷) نیز آماده اکران شود.

گروه ادب و هنر : از این به بعد صفحه سینمای جهان روزنامه شرق دست کم هفته‌ای یک بار خلاصه داستان و ریویو (نقد) های کوتاه فیلم‌های به نسبت تازه را منتشر می کند. هدف اصلی از چاپ خلاصه داستان و ریویوها آشنایی مخاطب این صفحه با فیلم‌هایی است که در باقی روزها گفت‌وگوهایی یا نقدهایی مفصل تر درباره‌شان به چاپ می رسد. در عین حال به کار کسانی که می‌خواهند فیلم‌هایی را برای تماشا انتخاب کنند هم می‌آید. این بار خلاصه داستان و ریویوی سه فیلم را به روایت ماهنامه معتبر سینمایی سایت اند ساند (چاپ انگلستان) می‌خوانید.

■ ■ ■

بازسازی با یک چرخش

■ **تفریح با دیک و جین**
آمریکا (۲۰۰۵)، کارگردان: دین پاریسوت، بازیگران اصلی: جیم کری، تشارلتونی، الک بالدوین و ریچارد جنکینز، ۱۲۵ دقیقه.
سم دوپویس : فیلم ارژینال تفریح با دیک و جین که محصول ۱۹۷۶ است در اصل نیازی به بازسازی نداشت و چنین چیزی را هم فریاد نکرده بود، اما بازسازی آن توسط دین پاریسوت تغییر جالبی را در اصل ماجرا به وجود آورده که شاید چنان بازسازی‌ای را منطقی جلوه دهد. فیلم اولیه که تد کالجف آن را ساخت و جورج سگال و جین فاندایزبایرگان اصلی آن بودند، دشواری‌های یک زوج بالنسبه جوان را برای کنار آمدن با دشواری‌های اقتصادی اواخر دهه ۱۹۷۰ نشان می‌داد و کاری که پاریسوت انجام داده، انتقال همان قصه و شرایط به درون یک شرکت بزرگ تجاری و دنیای کنونی است و لابد منظور، مسائلی است که اخیراً در غول‌های صنعتی مثل انرون و وردکام روی داده است. نکته و مسئله اینجا است که چگونه می‌توان اختلاس‌ها و خلاف‌های عظیم روی داده در این سازمان‌ها را به مسخره گرفت و شوخی دانست و اگر فیلم پاریسوت حداکثر موفقیت لازم را کسب نمی‌کند، به همین خاطر است. بنابراین حاصل کار به جای اینکه شبیه به «راجر و من» مستند سال ۱۹۹۹ مایکل مور باشد، به «عوض کردن جا» کار دهه ۱۹۸۰ جان لنندیس شباهت می‌یابد. وقتی شرکت صنعتی گلوبودین سقوط می‌کند، زمینه‌ها و مقدمات برای کارهای بحران‌ساز دو کاراکتر اصلی یعنی جیم کری و تالتلونی شروع می‌شود. آنها هر شغلی که می‌یابند، به ضررشان تمام می‌شود. نتیجه آن می‌شود که دست به سرقت یک کافی‌شاپ می‌زنند. هیچ‌کس باور ندارد ادعای جین (لتونی) درباره استادی‌اش در ورزش‌های رزمی صحت دارد و مدیریت دیک در یک فروشگاه بزرگ هم فقط یک شوخی می‌نماید. اطرافیان و دوستان آنها هم در غیرعادی‌ترین شرایط سر بر می‌آورند. خود آنها نیز به هر شکلی در می‌آیند تا مثلاً یک بانک را بزنند و یکی از مواردی که می‌بینیم، هر وقت نشان در قالب «سانی و شر» (خواننده‌های معروف دهه‌های پیشین و فعلی آمریکا) است. برخی شوخی‌های آنها جالب است اما با آنچه مثلاً طی همکاری‌های جیم کری با برادران فارلی دیده‌ایم فرق می‌کنند. دشوارتر و غیرمنطقی‌تر از همه کار جیم کری است. چون او در هر سکانس یک تکه اغراق‌آمیز جدید را اجرا می‌کند، مجبور است در نمای بعدی روی دست آن بلندشد و این سرانجام به یک نقطه غیرممکن می‌رسد. تالتلونی در حمایت از وی و کامل کردن قصه موفق است و جیم بالدوین هم در دل جک مک الیستر رئیس شرکت گلوبودین و به واقع آدم بد قصه حضوری قابل قبول دارد. به روایتی او رل خوان ترپ خود را که رئیس شرکت هوایی پانام در فیلم «هوارد» مارتین اسکورسیزی بود، به شکلی دیگر تکرار کرده است. یک مشکل دیگر این است که طبلیدن کمدی ناب از کارگردانی که کار قبلی‌اش فیلم فیچر و علمی-تخیلی «تصاحب کهکشان‌ها» بوده، کاری سخت و شاید هم غیرعقلانی باشد، اما این مشکل بیننده‌ها نیست.



سال ۲۰۰۰ است. دیک هارپر یک مدیر اجرایی موفق در شرکت ارتباطاتی گلوبودین است و زندگی راحتی را در کنار همسرش جین و پسرشان ببیلی دارد. او به عضویت در هیات‌مدیره شرکت ارتقا می‌یابد و جین به این نتیجه می‌رسد که آن‌قدر تضمین مالی دارند که نیازی به ادامه دادن او به کارش نیست و استعفا می‌دهد. اما در واقع سهام شرکت رو به نزول داشته و جک مک الیستر که رئیس هیات‌مدیره است، قصد داشته با انتصاب و ارتقای دیک بدبختی‌ها را به نام او تمام کند. دیک همچنین متوجه می‌شود که جک الیستر بارش را بسته و قسمتی عمده از ثروت شرکت را برای خودش برداشته است. او سعی می‌کند شغل تازه‌ای را به دست آورد اما او را مسئول ناکامی گلوبودین می‌شناسند و تحویلش نمی‌گیرند. خانه و ماشین و حتی چمن‌خانه‌شان به مزایده گذاشته می‌شود و برای دیک و همسرش چاره‌ای جز امتحان کردن مشاغل جزء نمی‌ماند. دیک حتی یک‌بار چمن‌خانه همسایه را می‌دزدد تا باغچه‌خانه خودش را درست کند اما در نهایت به این نتیجه می‌رسد که باید مک الیستر را بباید و ثروتی را که او به طور غیرقانونی به جیب زده است، تصاحب کند. چند کلک مالی حساب‌شده مک الیستر را به دام می‌اندازد و او مجبور می‌شود «پول بالا کشیده» را بین کارمندان بیکار شده شرکتش منجمد دیک تقسیم کند.

سه فیلم به روایت «سایت اند ساند»

به آینه شلیک نکن

ترجمه : **وصال روحانی**



■ تفاوت های یک هنرمند با مردم عادی

■ ویروس ماه ژوئن

آمریکا (۲۰۰۵)، کارگردان: فیل موریسون، بازیگران اصلی: ایمی آدامز، امیت داولیز، بن مکئزی و الساندرو نیولا، ۱۰۶ دقیقه .

جفری مک‌ناب: این اولین فیلم بلند فیل موریسون آمریکایی در مقام کارگردان است و به گونه‌ای یک کمدی ظریف و برخاسته از تضاد رفتارهاست. او بر روی روابط صاحب یک گالری در شهری بزرگ و همسرش که خودش و اعضای خانواده‌اش به گونه‌ای دهانی هستند، تمرکز می‌کند و مقر و محل زندگی آنها و شکل‌گیری وقایع فیلم نیز در کارولینای شمالی است.

در این روند موریسون بر بسیاری از مسائل انگشت می‌گذارد و از آن جمله است تفاوت‌های رفتاری بین اهالی شهرهای کوچک و مردمی که در شهرهای بزرگ روزگار می‌گذرانند. او همچنین فرقی‌های زیاد بین هنرمندان و مردم عادی را نیز به نمایش می‌گذارد و به این نکته هم اشاره دارد که چگونه هنرمندان با دیدگاهی بسیار متفاوت به مردم نگاه می‌کنند و دوست



دارند راجع به هر چیز (ولو کوچکی) تا سر حد امکان حرف بزنند و همین مسئله مخاطبان آنها را فراری می‌دهد. سکانس‌های اولیه نشان از آن دارد که فیلمسازان بدشان نمی‌آید رفتار و حتی نوع گویش اهالی جنوب آمریکا را به مسخره بگیرند و از نبود اطلاعات و دید کافی نزد آنها بگویند و این دستمایه‌ای بر کار نیمه‌کمدی آنها است. یک هنرمند اهل ایالات جنوبی آمریکا در همین راستا به تصویر کشیده می‌شود که برخورد‌ها و نحوه‌حرف زدنش بسیار احمقانه است و نیازی هم به ویروس خاصی ندارد تا مجنون شود!با این حال ما متمرکز بر روی کاراکتر مادلین یعنی همان زن صاحب گالری در شیکاگو هستیم و کسی را فراروی خود داریم که کارهای هنرمند مجنون مورد اشاره را بسیار جالب می‌یابد و به حمایت از آن برمی‌خیزد. حتی دیدگاه او نسبت به همسرش و خانواده او نیز توأم با نوعی ترجم است و وی انگار می‌کوشد در رفتار آنها نوعی فرهنگ‌های خاص را بباید که بتواند حتی روی آن نیز کار و آن را در آثار هنری‌اش ترسیم کند. با این حال آنچه فیل موریسون در تمام طول فیلم به ما می‌گوید، این است که مادلین با بقیه فرق می‌کند و مسلط‌تر و بهتر و حرفه‌ای‌تر از آن است که اطرافیان‌ش سر از کار او در آورند و یا قادر به فهم رفتارش باشند. توصیف رفتارهای خردی قومی در آمریکا که دستمایه‌ی اصلی کار فیل موریسون است تا حدی با هنرمندی صورت گرفته است. در عین حال گاهی موریسون طوری پوشیده و مبهم دست به این کار می‌زند که نمی‌توان آن را به عنوان یک اتفاق بزرگ و یا توهین تلقی کرد. تفاوت‌های بین دنیای هنرمندان و مردم عادی که از اهداف و رویکردهای اصلی فیل موریسون است، در گفتار و عملکرد عروس خانواده مادلین آشکار است و او اشلی نام دارد. نقش او را ایمی آدامز بازی می‌کند و با حضور و بازی وی ما آدمی را پیش‌روی خود می‌بینیم که ذاتاً خوشبین است و کارهای جورج یعنی همسر مادلین را نیز بسیار می‌پسندد. وقتی اشلی مطلع می‌شود که مادلین نه در آمریکا بلکه در ژاپن به دنیا آمده است، با تعجب می‌گوید: «واقعاً غریب است. چطور امکان‌پذیر است؟!» ویژگی عجیب و

■ پول کجاست؟

■ محصول پنج

آمریکا (۲۰۰۵)، کارگردان: هارولد رامیس، بازیگران اصلی: جان کوزاک، بیلی باب تورتون و کاتنی نیلسن، ۸۸ دقیقه .

لسلی فلپین: این یک کمدی سیاه است که در ایام نزدیک به کریسمس ۲۰۰۵ (و بهتر بگوییم ۲۰۰۶) اکران شد و انکار فقط به این قصد که جای کمدی‌ای را بگیرد که دو سال پیشتر با بازی بیلی باب‌تورتون و با نام «بابائوتل بد» اکران شده بود. به این ترتیب به‌نظر می‌رسد همیشه در چنان موقعی از سال فیلم‌هایی با همین مضمون و نگرش وجود داشته باشد. اما در مورد این فیلم می‌شوند تا فضا و نیازهای این موقع از سال تأمین گردند و درست مثل برنامه‌های چند شبکه بزرگ تلویزیون آمریکا در آن موقع از سال قابل پیش‌بینی هستند. «محصول پنج» را هارولد رامیس کارگردانی کرده که از مطرح‌ترین بازیگران و کارگردانان فیلم‌های کمدی آمریکا ظرف ۲۰، ۲۲ سال



اخیر است و در پیشینه‌اش ساخت فیلم «روز گراند‌هاگ» هم دیده می‌شود. فیلم براساس رمانی از اسکات فیلیپس و سناریویی که کهنه‌کارهایی چون ریچارد روسو و رابرت پنتون آن را نوشته‌اند ساخته شده و اگر «بابائوتل بد» به شدت گنگستری و توأم با بعضی بددهنی‌ها بود، این یکی قدری به‌مانه‌تر و آرام‌تر است. البته شخصیت‌های این فیلم نیز میرا از خلاف نیستند. چنان‌که جان کوزاک ایفاگر رل یک وکیل مدافع گنگسترها به‌نام چارلی در این فیلم است که می‌کوشد با یاری کاراکتر تورتون (به اسم ویک) که او نیز در کارهای خلاف مشارکت دارد مبلغ ۲/۲ میلیون دلار را طی یک معامله از دست بیل گوته‌رارد که یکی از گنگسترها و با آنها «هم‌منطقه‌ای» است بیرون بکشد و آن را به جیب بزند. آنها برای این مهم تا پایان فصل زمستان صبر می‌کنند و به واقع آنقدر تحمل به خرج می‌دهند تا سرمای شدید منطقه فروکش کند و آنها بتوانند کلک خود را سوار کنند و از منطقه بگریزند. با این وجود بین فیلم سال ۲۰۰۳ باب تورتون و فیلم اخیر وی به‌جز حضور او در هر دوی آنان وجه تشابه دیگری هم وجود دارد.

خود وی مثل معمول همان منطق‌گرایی سرد و نامیدکننده را در رفتارش دارد که به درد «کمدی‌های موقعیت» و حتی «اسلب استیک» (بزب و بکوب) نیز می‌خورد. او راز کشته شدن زنش را این‌طور افشا می‌کند: «روزی سارقی گفت اگر جای پول را به من بگویی همسرت را خواهم کشت. او فکر می‌کرد من مخالف این قضیه‌ام. مخصوصاً سکوت کردم و او هم زنم را کشت!» تشابه دیگر بین دو فیلم این است که وقایع هر دو در شهرهای بالنسبه کوچک آمریکا می‌گذرند و اگر در «محصول پنج» به منطقه مرکز



غربی این کشور و اوقات سرد سال سفر سی‌کنیم در «بابائوتل بد» با شهر فینیکس که در ایالت آریزونای آمریکا و با هوایی بالنسبه گرم‌تر و کله می‌زدیم. در هر دو فیلم خیانت دوستان و شرکای حاضر در یک امر خلاف را در قبال یکی از کاراکترهای اصلی ماجرا می‌بینیم و در هر دو یک پایان خوش نیز فراهم آمده است که گمان می‌رود به توصیه سران استودیو پس از دیدن عکس‌العمل تماشاگران در پی نمایش‌های امتحانی فیلم‌ها تأمین شده است. با این حال «محصول پنج» برخلاف «بابائوتل بد» نتوانسته است عوام و خیل تماشاگران عادی را به خود جلب کند. کارگردانی رامیس هم فاقد نوآوری و قابل پیش‌بینی است و انگار او به آنچه دارد راضی است. او در هر دو فیلم پرفروش‌اش یعنی «این را بررسی کن» (۱۹۹۹) و قسمت دوم آن به‌نام «آن را برسی کن» (۲۰۰۲) خلاقیت بیشتری را به کار گرفته بود و صحنه‌ها گاه حیرت‌آورد بود. در آن مواقع کافی بود رامیس به صندلی تکیه‌آورد و آنکوره‌ای قوی و معروف فیلم‌هایش مانند رابرت دونوو و بیلی کریستال خود صحنه گردانی می‌کردند، او این عادت را به «محصول پنج» هم بسط داده اما طبیعی است که این بار تا حدی جواب نداده باشد. اگر در مورد دو فیلمی که نامشان آمد همه چیز در کادر صحنه‌های مورد‌نظر مشخص است و به خودی خود شکل می‌گیرد، برای این کار جدید چنین نیست. یکی از جالب‌ترین سکانس‌های فیلم زمانی است که کاراکتر چارلی بچه‌هایش را تنها می‌گذارد و حتی هدایای کریسمس آنها را نیز به خانه همسر سابقش می‌برد. در این صحنه‌ها غم چهره جان کوزاک (چارلی) به اندازه کافی تأثیرگذار است و مقصود قصه و آنچه را که فیلمسازان می‌خواسته‌اند برآورده می‌کند. مهم نیست که این دو خلأق‌کار چه می‌کنند و به کجا می‌رسند و انگار فقط باید فضای زمان عرضه فیلم و یک ماجرای مناسب برای آن دوران (کریسمس) رو شود، هر چند که آنقدرهم مثبت و آموزنده نیست.

خلاصه داستان فیلم

اینجا ویچیتا در ایالت کانزاس آمریکا است. «چارلی ارگلیسند» ۲/۲ میلیون دلار از یکی از مولاک‌ش به‌نام بیل گوته‌رارد شهر را ترک گوید. پول به شریک او ویک کاوانا تحویل و توسط وی در یک گاونصدوق گذاشته شده است. ایام سرد سال است و راه‌ها بسته و به تبع آن فرار از آن منطقه بسیار سخت است. چارلی مجبور است صبر کند تا هوا مساعدتر شود و در نتیجه در سطح شهر چرخ می‌زند و خیالش این است که هر اتفاقی هم بیفتد دیگر این شهر را نخواهد دید و این مرتبه آخر گفت‌وگوی او با اهالی آنجا است. اما وی طی همین گردش‌ها در یک رستوران می‌شود که یکی از مزدوران گوته‌رارد که «روی» صدایش می‌زند، در پی او است. یک مامور پلیس به‌نام تایلر هم آنقدر گیج است که با اینکه چارلی را می‌بیند و برگه جلب او از قبل صادر شده است متوجه نمی‌شود و وی جان سالم به‌در می‌برد. «ویک» به کمک چارلی می‌آید و «روی» را در جایی حبس می‌کند. هر دو تصمیم می‌گیرند که روی را بکشند و خیال خود را راحت کنند اما چارلی در بین راه درمی‌یابد که ویک قصد دارد او را نیز بکشد. در نهایت ویک همراه با روی به کار خودخانه می‌افتد و غرق می‌شود و چارلی می‌ماند و این ستوال که پول کجا است؟ پس از مدتی چارلی می‌فهمد که پول نزد رناتا دوست ویک است. طی یک ستیز رودررو چارلی رناتا را می‌کشد و شهر را با پول ترک می‌گوید و همسر سابق وی نیز با این سفر با وی همراه است. بله او هم می‌تواند یک بابائوتل بد باشد.

سال سوم ■ شماره ۷۴۷ *شرق*

قاعده بازی

نگاهی به فیلم «والاس و گرومیت: نفرین خرگوش نما»

پشت پرده چه کسی پنهان بود

مایکل فیلیپس
ترجمه : **مینا ساجدی‌نیا**

والاس ماشین‌های زیادی اختراع می‌کند که نمونه‌اش یک سگ اتوماتیک و شبه‌روبات است. البته در آنجا نیز والاس مرتباً با مشکلات عدیده‌ای روبه‌رو می‌شود و آن کسی که بار حل تمام مشکلات را به دوش می‌کشد کسی نیست جز سگ وفادارش. در اثر اخیر، والاس و گرومیت موجودات انسان‌دوستی هستند که به اهالی دهکده کمک می‌کنند و شغل شریفی دارند. در این روز‌ها که همه اهالی مشغول پرورش گیاه برای شرکت در مسابقه‌اند وظیفه والاس و گرومیت از همیشه سنگین‌تر است. آنها برای مبارزه با آفات گیاهی دستگاهی اختراع کرده و به کار دفع آفات نباتی مشغولند. علاوه بر این والاس زنگ هشداری طراحی کرده که در هر ساعت از شبانه‌روز که خرگوشی در مزرعه مشاهده شود به صدا درمی‌آید. به این ترتیب است که خرگوش‌ها یکی یکی با کمک اختراع والاس دستشان رو می‌شود. والاس و گرومیت خوش‌قلب و مهربان، خرگوش‌ها را به خانه می‌برند و با غذا از آنها پذیرایی می‌کنند. همه خوشحالند به خصوص لیدی تانینگن. اما ویکتور بدجنس از کوره در رفته و می‌خواهد خرگوش‌ها را شکار کند. او که خواستگار لیدی است از سر زبان افتادن نام والاس به خاطر اختراعات و خودشنیرنی‌هایش خشمگین است. از سوی دیگر والاس با خودش فکر می‌کند اگر ماشینی اختراع کند که به کمک آن بتوان خرگوش‌ها را شست‌وشوی مغزی داد تا از خوردن سیزی‌های مزارع دست بکشند همه مشکلات‌شان حل می‌شود. اما متأسفانه کارها آن طور که والاس پیش‌بینی کرده بود پیش نمی‌رود و به زودی سراسر هیولایی وحشتناک که عاشق خوردن هویج و سیزی‌های نازه است، پیدا می‌شود. طراحی شخصیت والاس و گرومیت بسیار ظریف و با دقت صورت گرفته و سایر شخصیت‌ها نظیر لیدی تانینگتن نیز بسیار درخشان در تمام صحنه‌ها ظاهر می‌شوند.

اگر قرار باشد هر پنج سال یک بار این انیمیشن قسمت جدیدی را به خود ببینند من امیدوارم این شخصیت‌ها تا چهار سال آینده سرحال باقی بمانند تا بتوان از حضور آنها برای اثر بعدی سود جست. چرا که پتر سالیس، رالف فاینس و هلنا بونهام کارتر بهترین گزینه برای صحبت کردن به جای والاس و گرومیت و لیدی تانینگتن محسوب می‌شوند. نیک پارک که با انیمیشن فرار جوجه‌ای نام‌خود را بر سر زبان‌ها انداخت این بار انیمیشن تک‌فریمی والاس و گرومیت را روانه بازار هنر هفتم کرده است. شخصیت‌هایی که پیش از این در سه انیمیشن کوتاه ظاهر شده بودند، حالا قرار بود در یک فیلم سینمایی به ملاقات طرفداران خود بروند. لهجه انگلیسی کاراکتر‌ها قبل از هر چیز تماشاچی را متوجه این مسئله می‌کند که باید شوخ‌طبعی از نوع انگلیسی را در فیلم شاهد باشد که البته چنین نیز می‌شود. کم‌دین‌های انگلیسی کمتر حرف می‌زنند و بیشتر بر حرکات و ژست تأکید دارند. این بار قرار بود کاری کنند تا به مذاق همه ازجمله آمریکایی‌های حراف خوش بیاید. البته از آنجایی که لهجه انگلیسی غلیظ فیلم برای بچه‌های آمریکا چندان قابل فهم نبوده ظاهراً محاطاتی در این زمینه صورت گرفته است. با این حال همه چیز از ورود یک کمدی انگلیسی به سینما حکایت می‌کند؛ از فرمان ماشین که به شیوه انگلیسی‌ها در سمت راست تعبیه شده بگیرس تا بزب و بکوب شخصیت‌های فیلم. سازندگان اثر سعی کرده‌اند آنجا که امکان دارد از روش دیجیتال دوری جویند تا اثر حال و هوای زنده‌تری داشته باشد. البته کارگردان والاس و گرومیت نقش صنعت رایانه و دیجیتال را در کمک به ساخت انیمیشن‌های موفق رد نمی‌کند اما عقیده دارد که انیمیشن تک‌فریمی باساحس‌تر و زنده‌تر به نظر می‌رسد، درست مثل آثاری چون کینگ کنگ و فرار جوجه‌ای. سازندگان فیلم سعی کرده‌اند اثری آموزنده برای بچه‌ها پس‌بازند. برای مثال والاس به عنوان



شخصیت اصلی انیمیشن فردی خلاق و مبتکر است و بیشتر وقتش را صرف اختراع وسیله‌های عجیب و غریب می‌کند؛ از ابداع وسیله‌ای برای پوشیدن هرچه آسان‌تر لباس گرفته تا دستگاهی برای هرچه راحت‌تر مالدن مربا روی نان تست از یک فاصله دور! در واقع او همه تلاشش را به کار می‌برد تا وسایلی برای آرامش و آسایش اهالی دهکده اختراع کند. چارلی فیلم در فضایی سوررئال می‌گذرد به گونه‌ای که یک شخصیت پلاستیکی و غیر واقعی زنده‌ترین شخصیت‌ها را روی پرده به نمایش می‌گذارد. همه آنچه که می‌خواهد از زبان دوبلر فیلم بیان شود را شما می‌توانید در چشمان نافذ این شخصیت‌های پلاستیکی بخوانید. به عبارتی همه چیز در سکوت ردوبدل می‌شود. با این‌همه نباید از نقش بازیگرانی که به جای شخصیت‌های فیلم صحبت می‌کنند، غافل ماند. در آثار قبلی یک و با حداقل دو نفر به جای شخصیت‌های فیلم صحبت می‌کردند اما در این اثر تعداد شخصیت‌های سخنگو افزایش یافته است که خود از تنوع بیشتر شخصیت‌ها و جذابیت فیلم حکایت می‌کند. شاید نیک پارک شخصیت مبتکر والاس را با الهام از شخصیت خودش ساخته چرا که او زمانی که ۱۲ ساله بود نخستین فیلمش را در خانه ساخت. انتظار می‌رود بینندگان آثار گذشته نیک پارک چون شلوارهای عوضی و فرارجوجه‌ای استقبال خوبی از این اثر به عمل آورند.

بخش پیاپی